هو العلیم

نگاهی گذرا به حیات پر برکت امام جواد علیه‌السلام

برگرفته از کتاب «امام شناسی، جلد۱۶»

حضرت علاّمه آیت‌اللّه حاج سیّد

محمدحسین حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

مقالۀ پيش رو متن صفحات ۲۱۲ إلى ۲۱۵ از كتاب شريف امام شناسى جلد ١٦ كه در مورد سير علوم و تاريخ شيعه در عصر امام نهم عليه السلام است مى باشد. شايان ذكر است كه مرحوم حضرت علّامه آية اللَه حاج سيّد محمّد حسين حسينى طهرانى قدّس اللَه نفسه الزّكيّه به مجلسى كه مناظراتى بين امام جواد عليه السلام و يحيى ابن اكثم به وقوع پيوسته اشاره مى فرمايند لذا بر آن شديم تا انشاء اللَه در طى مقاله اى كه متعاقبا در معرض ديد علاقمندان قرار خواهد گرفت به اين ماجرا بپردازيم.

سير علوم و تاريخ شيعه در عصر امام محمّد تقى عليه السّلام

در وقت شهادت حضرت امام ابو الحسن الرّضا عليه السّلام حضرت امام جواد محمّد تقى عليه

السّلام هفت ساله بوده‌اند.[1] شیعیان در آن هنگام برای آشامیدن آب زلال و گوارای علوم و عرفان او به سوی او از هر جانب شتافتند، به همان طریق که از پدرانش بهره‌مند می‌شدند. و صغر سنّ آن حضرت مانع نشد از مکیدن و به نهایت سیر و سیراب گردیدن از علوم عمیق و پشتوانه دار و بیکران دریای علم وی.

به سبب آنکه امامت الهیّه چون منابعش از خدای عَلّام سرچشمه می‌گیرد، در آن تفاوتی میان پسر هفت ساله، و یا مرد هفتاد ساله نمی‌باشد، و این مسأله عیناً مانند مسأله نبوّت است. بنگرید به عیسی که در گاهواره سخن گفت و بنگرید به یحیی که با توان و قدرت کتاب را أخذ نمود و خداوند به او حکم را در حال صباوت عنایت کرد.

البتّه بر مأمون نه این مقام و شأنی را که امام واجد بوده است، و نه چنین اعتقادی که شیعه درباره او

---

[1] ولادت حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام در دهم شهر رجب سنه ۱۹۵ گفته شده است. و با حالت سمّ خوردگی در شهر ذو القعدة و یا ذو الحجة از سنه ۲۲۰ به شهادت رسیده‌اند. بنابراین مقدار عمرشان در روز وفاتشان ۲۵ سال بوده است. و در پهلوی جسد جدشان حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام مدفون شده‌اند.

داشته‌اند پوشیده نمی‌باشد. بناءً علیهذا سیاست مأمون چنان اقتضا کرد تا مکانت حضرت امام ابو جعفر جواد را بالا برد، و شأن او را عظیم به حساب آورد همان طور که قبل از او با پدرش حضرت امام ابو الحسن الرِّضا علیه السّلام چنان عمل نموده بود.

مأمون، حضرت امام را از مدینه طلب کرد و چنان عنایتی را به او مبذول داشت که بنی عبّاس را به قلق و اضطراب درافکند تا جائی که ترسیدند مبادا مأمون او را ولیّعهد خود گرداند به همان قسمی که قبلًا پدرش را ولیّعهد خود گردانیده بود. ولیکن عبّاسیون به مقصود نهائی مأمون از آن گونه اکرام جاهل بودند و نمی‌دانستند که: سیاست دارای ألوان و شکلهای مختلفی می‌باشد، و از برای هر زمانی و عصری عملی خاصّ است، و به نوعی از ألوان آن سیاست بخصوصه باید عمل کرد.

عبّاسیّون در ملامتشان به مأمون ادامه می‌دادند، و مأمون به کیدش ادامه می‌داد تا آنکه او را با دخترش: امُّ الْفَضْل تزویج نمود. امّ الفَضْل همان زنی است که امام جواد را با اشاره معتصم به واسطه سمّ به قتل رسانید. گویا مأمون امّ الفَضْل را برای چنین روزی

برای امام جواد علیه السّلام ذخیره کرده بود.

عبّاسیون به مأمون بسیار اصرار کردند تا از تزویج او با دخترش منصرف گردد، و از نام و آوازه بلند امام رفع ید نماید، امّا مأمون أبداً به سخنانشان اعتناء نمی‌کرد. به او گفتند:دَعْهُ حَتَّی یتَأَدَّبَ فَإِنَّهُ صَبِیٌّ!«واگذار او را تا أدب فرا گیرد! اینك او طفل است!»

مأمون علماء و فقهاء را احضار کرد تا با او مناظره کنند. از امام جواد در آن مناظرات به قدری از فضائل علمی به ظهور پیوست که زبانهای بنی عبّاس را از ملامت برید، و حُجَج و براهین فقهاء و علماء را به خاک فناء سپرد. آنچه از امام جواد علیه السّلام با یحیی بن أکْثَم به وقوع پیوسته و مناظراتی که رخ داده است در کتب تاریخ و حدیث و فضائل مسطور است، و احتجاجات آن حضرت که قاطع حجج و براهینشان، و برَّنده زبانهای حادّ و تند و تیز بنی عباس بوده است در أسفارْ مذکور، در حالی که سنّ حضرت امام جواد علیه السّلام در آن روز به ده سال بالغ نگردیده بود.

و من نمی‌دانم چقدر بنی عباس جاهل بوده اند؟! با آنکه کیفیّت سلوک مأمون با امام رضا علیه السّلام را دیده بودند، و از لوم و شماتتشان درباره امام رضا علیه السّلام به مأمون آگاه بودند، که بالأخره مأمون در سیاست و مکرش پیروز شد، و آن تأنیب و تعییب و سرزنشها به مأمون خطا در آمد، چگونه باز او را به کم عقلی و کم درایتی محکوم می‌کرده‌اند هنگامی که مأمون بازگشت به إعزاز و إکرام و إعظام امام ابو جعفر الجواد علیه السّلام می‌نمود؟!

و من نمی‌دانم چگونه متوجّه و متنبّه مقاصد مامون در اعمالش نمی‌شده‌اند با وجودی که امثال آنها درگذشته به وقوع پیوسته بود؟!

چگونه آنان از مأمون انتظار داشتند که از مقاصد و نیّاتش در کارهائی که انجام می‌داده است، برای بنی عبّاس پرده را بردارد و منویّاتش را مکشوف سازد؟!

سیاست اگر عیاناً مشهود شود، موجب می‌گردد تا آن کس که درباره او کیدی و مکری به عمل آمده است حرکت کند، و از جای خود برخیزد، و مشاعرش بیدار و متنبّه کید شود. و چون برای خود سنگری برای مصونیّتش آماده کند، چگونه در این

فرض آن کید می‌تواند کار خود را بکند؟! (این درست برخلاف مَمْشی و مَنْهج سیاست است. قوام سیاست بر إخفاء مکر و خدعه می‌باشد.)

اگر برای علویان و شیعیان منظور و مراد نهائی مأمون در إجلال و اکرام حضرت ابو جعفر الجواد علیه السّلام ظاهر می‌گشت، آنان مطیع و تسلیم مأمون نمی‌شدند، و بنابراین چیزی نمی‌توانست شیعیان را از قیام و نهضت و برجَستن در وجه و چهره حکومت مأمون میخکوب بر زمین کرده و متوقّف سازد.

حضرت امام جواد علیه السّلام به مدینه مراجعت کردند، و در آنجا مقصد و مقصود موالیانشان بودند تا آنکه مُعْتَصِم عباسی بر منصّه حکومت در سنه ۲۱۸ مستقر شد، و چون از ناسازگاری امّ الفَضْل با حضرت مطّلع بود، آنحضرت را با امّ الفَضْل از مدینه طلبید و امّ الفَضْل را ذریعه برای نفوذ تدبیر و سیاستش درباره ابو جعفر علیه السّلام قرار داد.

معتصم مانند مأمون در سیاست، مانند دو شاخه از یک بن رسته و یا هم شیر و هم پستان نبوده است.

و از همین جهت بود که بسیاری از بلاد از دست او بدر رفت و ربقه طاعت را خلع کرده و در امور سیاسی خود مستقل شدند. و چون مرد فَطِن و زیرکی نبود لهذا گاهی بر حضرت جواد علیه السّلام سخت می‌گرفت و گاهی توسعه می‌داد، گاهی زندان می‌نمود و گاهی آزاد می‌کرد.

معتصم علما را گرد می‌آورد تا با حضرت محاجّه کنند، به گمان آنکه لغزشی در گفتارش پیدا شود و او را بدان لغزش مأخوذ دارد، و یا مقامش را بدان لغزش فروکاهد. و یکبار نامه‌هائی را بر علیه وی مزوِّرانه جعل کرد که متضمّن دعوت مردم به بیعت خود بوده است، اما مع حُسْن الاتّفاق نتیجه و ثمره آن تمهید، چیزی نبود مگر إعلاء شأن و اظهار کرامت و فضل آن حضرت.

و بر این اساس پیوسته بر حِقْد و غیظ معتصم می‌افزود، و طاقت نمی‌آورد تا آن حقد و حسد را کتمان کند و وی را به محبس روانه می‌ساخت. و در بار آخرین که او را زندان نمود، از زندان بیرون نیاورد تا تدبیر کشتن او را نمود. بدین قسم که به زوجه‌اش دختر مأمون سمِّی فرستاد و از او درخواست کرد تا

آن را به امام بدهد. امّ الفَضْل دعوت معتصم را اجابت کرد، و حضرت با سمِّ معتصم از دنیا رفت.

امّ الفَضْل چون اثر سمّ را در بدن آن حضرت دید، وی را در خانه فریداً غریباً تنها و یله گذارد تا حضرت جان داد. معتصم نیرنگ نموده بود که شیعیان از امام جواد تشییع نکنند. امّا برعکس تمام شیعیان شمشیرهایشان را بر دوش گرفته، همگی برای تشییع مجتمع شدند در حالی که با یکدگر تا سرحدّ مرگ پیمان بسته بودند و جنازه را از منزل (خانه زندان) برای دفن به سوی مقابر قریش بردند.

و از مثل این حادثه می‌توان کثرت شیعه را در آن روز در بغداد، و قوّت و قدرتشان را در مخاصمه و مدافعه دریافت. و از بسیاری و کثرت راویان شیعه می‌توان به کثرت علومشان پی برد، و از بسیاری احتجاجات و جدال بالاخص در باب امامت می‌توان به قوّت أدلّه و براهینشان، و به قدرت و قوّت مدافعه از مذهب و اتّضاح امرشان مطّلع گردید.